اعوذ بالله من الشیطن الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

جادوی شیاطین (قسمت ۱۹۴)

مذهب عشق (بخش ۳)

وقتی در مقالات قبلی جادوی شیاطین گفته شد که عشق شیطانی است، خیلی ها این سوال را مطرح کردند که زندگی بدون عشق بی معناست و چطوری دو نفر می توانند با هم ازدواج کنند، وقتی هیچ عشقی بین آنان نباشد و یک سری سوالات دیگر. این جور سوالات ثابت میکند که هنوز برای آنان تبیین نشده است که چرا عشق شیطانی است. آنان هنوز به اطمینان کامل در این زمینه نرسیده اند و هنوز به شیطانی بودن عشق باور ندارند. به همین جهت، بهتر است که طی چندین مقاله دیگر مبتنی بر آیات قرآنی، این موضوع را بیشتر بشکافیم تا در این زمینه به یقین برسیم و برای همیشه از دست این کلمه خطرناک (عشق) خلاص شویم. خدای رحمان در سوره روم، آیه ۲۱ می‌فرمایند:

وَ مِنْ آیاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْواجاً لِتَسْکُنُوا إِلَیْها وَ جَعَلَ بَیْنَکُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً ...

و از نشانه‌های او این است که از جنس خودتان همسرانی برایتان آفرید تا در کنار آنها آرامش یابید و میان شما مودت و رحمت قرار داد ...

در این آیه، سکون یافتن و قانع بودن به همسر و بسنده کردن به او، پیش نیاز برقراری مودت و رحمت بین آنهاست. بدون سکون یافتن، مودت و رحمت برقرار نخواهد شد. همچنین براساس این آیه مهم، اساس ارتباطات زناشویی و حتی روابط اجتماعی بر پایه مودت و رحمت بنا شده است. اما بشر این ارتباطات را بر اساس مفاهیم احساسی و عاطفی قرار میدهد که ممکن است تحت تأثیر هیجانات زودگذر قرار گیرد و بنیان آن به هم ریزد. انسان براساس آنچه که از گذشتگان به او رسیده است، خیلی روی مفهوم عشق مانور میدهد و تقریبا در هر چیزی، عشق را چاره کار معرفی میکند. یکی بود که میگفت تنها راه چاره حل مشکلات جهان، عشق است! او واقعا نمی دانست که معنا و مفهوم واقعی کلمه عشق چیست.

اما واقعیت چیز دیگری می گوید. میتوان با قاطعیت گفت که بیشتر مشکلات بشر از همین عشق ناشی شده است. مفهوم عشق در میان انسان طوری معرفی شده است که

او را از مسیر عبودیت و بندگی منحرف می کند. اما در مقابل، مودت و رحمت مفاهیمی صحیح و معتدل و سازنده هستند که هم در روابط انسان با خدا (به عنوان بندگی و اطاعت) و هم در روابط اجتماعی و هم در روابط خانوادگی، نظم و آرامش را تضمین می‌کنند. بشر افراط و تفریطهایی برای خود ساخته است و برای ورود به این حیطه، مجوزی تراشیده و اسم آن را عشق نام نهاده است. اما مودت و رحمت یعنی دوری از این افراط و تفریطها. پس نتیجه می گیریم که مودت و رحمت دقیقا به معنای دوری از عشق است. زیرا واژه عشق در اشعار و میان عامه مردم، در قالبی افراطی یا تفریطی مطرح می‌شود که با فطرت خدادادی ناسازگار است. قبل از هر چیزی بدانیم که خدا فطرت بشر را براساس عشق نیافریده است.

بطور مثال توجه کنید که وقتی عشق ایجاد می‌شود، عاشق به بنده‌ای بیچاره در برابر معشوق تبدیل می شود. در این حالت، عاشق تمام همّ و غم و شرافت و توجه و وقت و زندگی خود را فدای معشوق می‌کند. رابطه عاشقانه فقط مربوط به همسران نیست و بلکه مربوط به پیروان دینی و بزرگان دینی هم هست. خدای رحمان در قرآن درباره کسانی که پیامبران و سایر بزرگان دینی را بیش از حد دوست داشتند و آنها را به جایگاه خدایی بردند، هشدار داده است. این همان رابطه عاشقانه بین انسان با بزرگان دینی است که خدا از آن نهی فرموده است.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ ﴿١٦٥﴾

برخی از مردم در برابر خدا همانندهایی [برای او] برمی‌گزینند و آنها را چون دوستی خدا دوست می‌دارند ولی کسانی که ایمان آورده‌اند به خدا محبت بیشتری دارند کسانی که این ستم را انجام نموده‌اند اگر می‌دانستند هنگامی که عذاب را مشاهده کنند تمام نیرو[ها] از آن خداست و خدا سخت‌کیفر است «۱۶۵»

عدم استفاده از کلمه عشق در قرآن، می‌تواند به این دلیل باشد که این کلمه در فرهنگ عامه و اشعار و سایر منابع به یک نیروی افراط و تفریطی و شیطانی اشاره دارد. عشق در امور دینی، یک لا ابالیگری دینی را ترویج میکند که میخواهد استایل زندگی رحمانی را نقض کند. دقیقا هدف عشق هم همین است. و گرنه کسی که مثل ما بشر است و نیازهای بشری دارد و مثل ما غذا میخورد و حمام میرود و تمام نیازهایی که ما داریم را دارد؛ چطوری میتواند آنقدر بزرگ باشد که شبیه خدا باشد!

عشق در نگاه بسیاری از مردم به بهانه‌ای تبدیل شده است برای ترک دین و استایل صحیح زندگی. دین خدا، ارتباط صحیح را در بندگی و عمل صالح تعریف می‌کند، نه

در هیجانات عاشقانه که همگی بر افراط و تفریط مبتنی اند. آدمیان به دستورات دینی عمل نمی کنند و نتیجه لازم را نمی گیرند و در نتیجه خیال میکنند که افراط و تفریط در دین مشکلشان را حل میکند و به این طریق به عشق گرایش پیدا میکنند. زن و مرد انتظارات غلطی از هم دارند، بعد که وارد زندگی مشترک شدند، این انتظارات آنان بر آورده نمیشود و در نتیجه فکر میکنند که عشق (یک رابطه افراط گونه) در این بین لازم است. آنها به اشتباه فکر میکنند که نبود عشق، زندگی آنان را به هم ریخته است.

به این طریق یک طرف (عاشق) در حالت افراطی فرو می رود و تلاش برای اقناع و رسیدن به طرف دیگر (معشوق) میکند. در این رابطه غلط، یک طرف فدایی است و و طرف دیگر ممکن است حتی اطلاعی از عمق احساس طرف مقابل نداشته باشد و در نتیجه پاسخی متناسب ندهد. این یک جانبه گرایی و ناقص گرایی، بین عاشق و معشوق فاصله انداخته و این نوع نگاه، در خانواده باعث ایجاد رابطه نامتعادل و عبد و معبودی و وابستگی‌های مخرب دیگر می‌شود. اما در مقابل، خدای رحمان از واژه های مودت و رحمت استفاده می‌کند که یک رابطه دوسویه و متقابل است و یک طرفه نیست و به معنای دوستی و محبتی است که در دل دو طرف وجود دارد و یا به مرور زمان بوجود میاید. مودت یعنی هر دو طرف، یکدیگر را معتدلانه دوست داشته باشند و برای خوشحالی هم تلاش کنند و عیبهای همدیگر را بپوشانند. این یک رابطه عاقلانه و متقابل است و در نتیجه همدیگر را درک میکنند و انتظارات نامعقول از هم دیگر

نخواهند داشت. یعنی هر دو نفر مشکلات و اشکالات همدیگر را بپوشانند و کاستی‌های یکدیگر را تحمل کنند و صرف نظر کنند و از خیلی چیزها چشم پوشی کنند.

همان طور که در اول مقاله بیان شد، خدای رحمان هدف از ازدواج را سکون یافتن معرفی کرده است (لِتَسْكُنُوا إِلَيْها**). اما عشق از جنس آتش است و هیچ نوع سنخیتی با سکون و آرامش ندارد و عاشق همواره با دلهره و ترس از دست دادن همراه است و حتی معشوق هم همیشه با دلهره کم شدن توجه همراه است. اما مودت و رحمت مانند یک آتش ملایم و گرم است که در کانون خانواده می‌سوزد و به اهل آن گرما و امنیت می‌دهد، بدون اینکه آن‌ها را بسوزاند، بدون انتظارات نامعقول. اما عشق از آنجا که براساس افراط بنا شده است، همیشه دچار گرمی های کاذب است و انرژی اضافی می خواهد. انگار زالوها و سربارهایی بین رابطه عاشقانه هست که آنها هم باید تغذیه شوند. انگار در رابطه عاشقانه، فقط عاشق و معشوق مطرح نیستند، بلکه زالوها و واسطه هایی در این بین هم هستند که آنها هم باید در نظر گرفته شوند.**

جای واقعی عاشق دیوانه و معشوق بی‌تفاوت در خانواده نیست و بلکه در تیمارستان است. در قسمتهای قبلی (۱ و ۲) در مورد مذهب عشق سخن گفته شد. گفته شد که معشوق، با انواع کیدها و حیله ها عاشق را جذب میکند و در نهایت عاشق را به خود نزدیک می کند. اما همین که عاشق خیلی نزدیک او شود، از ترس اینکه ایرادات و حیله های او رو نشود، نفرت پراکنی میکند تا که عاشق را کمی از خود دورتر کند. به

این طریق عشق و نفرت یک نوع جذب و دفع و جنگ و گریز و تضاد همزمان هستند که ماهیت هر دو یکی است. عاشق این خاصیت روانی معشوق را نمی داند و از آن آگاه نیست و بنابراین نا امید و مایوس میشود و در نتیجه به شکست واقعی میرسد و حتی ممکن است برای جبران، او هم مثل معشوق دست به نفرت پراکنی بزند و به این طریق یک دشمنی واقعی بین این دو اتفاق بیفتد. سیستم عشق و ساز و کار آن طوری است که در نهایت به دشمنی تبدیل میشود. عشق و نفرت یکی هستند، زیرا هر دو در یک فاز مشترک فرکانسی احساسات هستند. در قرآن به این حالت میگوید مسّ. در قرآن این کلمه در مورد شیطان هم استفاده شده است.

انَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ ﴿۲۰۱﴾

در حقیقت کسانی که [از خدا] پروا دارند چون وسوسه ای (لمسی) از جانب شیطان بدیشان رسد [خدا را] به یاد آورند و بناگاه بینا شوند (۲۰۱)

طرز برخورد شیطان با انسان، اینطوری است که انسان را از نظر احساسی و عقلی و حتی بعضی مواقع جسمی مسّ (لمس) میکند و یا هک میکند. حتی انسان ها هم میتوانند همدیگر را مسّ و هک کنند. آنان در این حالت به عمیق ترین احساسات و گزاره های همدیگر پی می برند و میتوانند همدیگر را بند کنند. وقتی عاشق، به عمیقترین احساسات و عمیقترین نقطه عقلی و حسی (هسته روانی انسان) معشوق پی

برد، به دروغگویی و بزرگنمایی معشوق پی می برد و معشوق جهت جلوگیری از این موضوع، تنفر را انتخاب میکند تا که عاشق از هسته روانی او دور شود. به این طریق عشق براحتی به نفرت تبدیل میشود وحتی برعکسش هم ممکن است. به این طریق جذب و دفع، جای مودت و رحمت را می گیرد. عاشق و معشوق هیچوقت زوج نمی شوند، زیرا هیچ وقت به مودت و رحمت نخواهند رسید.

عشق براساس خودنمایی بنا میشود که پایانی پوچ و بی هدف را به انسانها میدهد. عشق مبتنی بر تضاد است. معشوق برای پر کردن خلاءهای درونی و نیاز به توجه، از کید و حیله استفاده می‌کند تا عاشق را جذب کند. اما چون این رابطه بر پایه حقیقت نیست، بلکه بر پایه کید و مکر و نمایش بنا شده، معشوق همواره در ترس است که اگر عاشق واقعیت او را بشناسد، او را رها می‌کند. بنابراین، معشوق گاهی با نفرت‌پراکنی فاصله ایجاد می‌کند، تا هم خود را حفظ کند و یا حتی گاهی عاشق را بیازماید. این چرخه‌ی معیوب نزدیک کردن و دور کردن؛ جذب کردن و دفع کردن یک رابطه سمی و ناسالم است که نه تنها مایه آرامش عاشق و معشوق نیست، بلکه به یک دلهره و خوف و حزن تبدیل میشود. به این طریق سیستم عشق در نهایت به دشمنی تبدیل می‌شود. این یک حقیقت تلخ است که در بسیاری از طلاق‌ها و طلاقهای عاطفی مشاهده می‌شود. وقتی عاشق متوجه حیله‌ها و بازی‌های روانی معشوق شود، احساس خیانت می‌کند. این حس در او به خشم و نفرت تبدیل می‌شود. عاشق هم برای حفظ موقعیت خود، ممکن است دست به نفرت‌پراکنی بزند. اینجا است که دو

نفر که ابتدا عاشق و معشوق بودند به دشمن خونی هم تبدیل می‌شوند. این همان نکته ای است که تفاوت بین عشق و مودت و رحمت را نمایان می سازد. در سیستم عشق؛ عاشق، معشوق را به خاطر نیازهای خود میخواهد و معشوق هم کارش میشود حیله و مکر و نیرنگ. اما در مودت و رحمت؛ طرفین ایرادات یکدیگر را با مودت و رحمت می‌پوشانند، نه اینکه با حیله آن را پنهان کنند و سپس با نفرت دور کنند.

عشق پر است از بازیهای روانی و به بازی گرفتن احساسات طرف مقابل و احتمال تبدیل شدن به دشمنی خیلی زیاد و تقریبا قطعی است؛ پس نمی‌تواند اساس تشکیل یک خانواده سالم باشد. اما مودت و رحمت با دور زدن بازی‌های روانی و حیله‌ها، بر پایه شفافیت و تعهد دوطرفه و سادگی، می‌تواند ضامن بقا و آرامش باشد. در مودت و رحمت، افراد از صاف و سادگی و بی آلایشی و پاکی همدیگر لذت می برند و این رابطه ای سازنده است.

اما واقعیت عشق بر یک سیستم شیطانی بنا شده است که هدفش دوستی ظاهری و مکر و دشمنی باطنی است. این دقیقا همان طرز نصیحت شیطان است که آدم و حوا را به همین طریق فریب داد و این اساس وسوسه های شیطان است.

به فرمایش قرآن، شیطان از خدا مهلت خواست، گفت: ... فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ ... و سپس با سوگند و ادعای دوستی، انسان را به سمت خود جذب کرد. شیطان ابتدا دشمنی خود را آشکار کرد ولی وقتی پیش آدم و حوا رفت، طور دیگری صحبت کرد.

او خود را ناصح معرفی می‌کند تا اعتماد انسان را جلب کند. دقیقاً مانند عاشق و معشوقی که با حیله و نقاب دوستی، همدیگر را میخواهند جذب کنند. وجود آلودگی معنوی زیاد در این روش موج میزند و واقعا آزار دهنده است.

شیطان همان کسی است که در ابتدا وعده‌های زیبا می‌دهد و در پایان انسان را در دنیا و آخرت تنها میگذارد. زیرا رفتار شیطان نیز دقیقا ترکیبی از جذب و دفع است. گاهی انسان را با وسوسه به سمت گناه می‌کشاند، اما وقتی انسان مرتکب گناه شد، او را ناامید کرده و از رحمت خدا دور می‌کند تا در نهایت انسان از هر دو طرف بریده شود. این همان مکانیسم جنگ و گریز است که دقیقا همین رابطه بین عاشق و معشوق برقرار است. عاشق و معشوق خواسته و ناخواسته روش شیطان را بکار می گیرند. رابطه عاشقانه بین انسانها همان سرنوشت آدم و حوا و شیطان را خواهد داشت و از موقعیت خوب به جهنم دنیایی سقوط میکنند.

تمام مدیاها و فیلمها همگی مفهومی به اسم عشق را تبلیغ میکنند و این همان سلطنت شیطان است که شیطان از این مفهوم به عنوان یک ابزار برای رسیدن به اهداف شوم خود استفاده می‌کند. زیرا تنها پدیده‌ای است که می‌تواند انسان را به سمت دیوانگی ببرد و بدون استفاده از عقل به سمت چیزی سوق دهد. این دقیقا بهترین حالت ممکن برای شیطان است.

شیطان می‌خواهد انسان را از بندگی خدای رحمان دور کند. وقتی کسی عاشق می‌شود، معشوقش برای او مثل یک بت می‌شود. شیطان با ترویج عشق، انسان‌ها را به سمت ایدئولوژی خود می کشاند. این همان کنترل انبوه انسانهاست.

شیطان با گسترش معنویتی به اسم عشق، باعث می‌شود که انتظارات غیرمنطقی در روابط خانوادگی شکل بگیرد که به دلیل غیرمنطقی بودن، هرگز برآورده نمی‌شوند و در نهایت به کینه و نفرت و پاشنه آشیل منجر می‌گردند؛ در نتیجه عاشق و معشوق برای نگه داشتن ظاهری همدیگر، ناخودآگاه وارد حیطه دروغ و فریب و نیرنگ و نمایش بازی میشوند. در عشق؛ پندار نیک به پندار مکر تغییر جهت می دهد؛ زیرا برای حفظ روابط چاره ای جز این نمی ماند. به همین خاطر بارها گفتیم که عشق مخالف پندار نیک است.

حالا ما می فهمیم که چرا در قرآن از واژه ای به نام عشق استفاده نفرموده است. انسان هنوز متوجه نیست که اساسا عشق ابزار شیطان برای نابودی خود انسان است و روابط عاشقانه بزرگترین ابزار برای نفوذ شیطان در این رابطه است. در هر گونه رابطه عاشقانه، حداقل یکی از آیتمهای دروغ، ریا، خودنمایی، عدم صداقت، بزرگنمایی و تقدس و ... برقرار است.

خیلی از فیلمهای هالیوودی و تلویزیونی و ترکیه ای و کره ای و ... پکیج کاملی هستند که مفاهیم عشق را تبلیغ میکنند و روابط غلطی را در امورات ازدواج و دین تعریف

میکنند و البته آن را در قالب احساسات به مخاطب تزریق می‌کنند. در این فیلمها؛ عاشق برای رسیدن به معشوق؛ هر گونه قید و بندی را زیر پا می گذارد و این دقیقا ترویج بی قید و بندی است. عشق مفهوم ازدواج را بی معنی میکند. زیرا عاشق و معشوق هر جوری هست باید به هم برسند و این عجله گی باعث استقرار قوانین غلطی برای ازدواج میشود و از همان ابتدا بنایی کج شروع میشود. در فیلمها، مفهوم عشق؛ طوری به بیننده القا میشود که ارضای احساسات مهم‌تر از وفاداری است. به این طریق معشوق با کمتر شدن احساسات عاشق در مراحل بعدی زندگی، طبیعتا شکست خورده است و قطعا دنبال کسی با همان احساسات میرود و در نتیجه دنبال یک عاشق و یا معشوق دیگر. تصویر غلطی که عشق از ارتباطات خانوادگی و زناشویی میسازد، باعث به بن بست خوردن تمام ازدواجهای مبتنی بر عشق است و دلیل آن کاشته شدن مفهوم عشق در بنیاد فکری افراد است. شیطان به شدت طرفدار مفهوم عشق است زیرا این تنها پوششی است که می‌تواند طغیان و خودخواهی و افراط و تفریط را توجیه کند و آن را بین انسانها گسترش دهد.

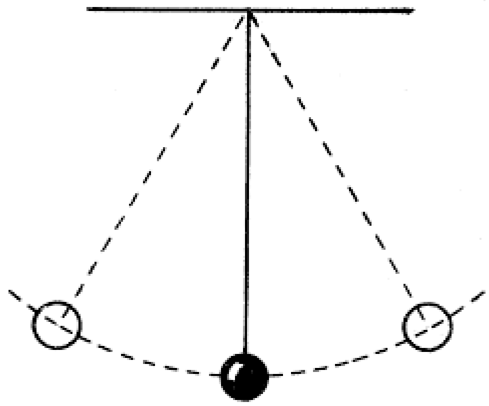
حتی بعضی ها عشق را مقدس می دانند و چرت و پرتهای زیادی در این زمینه می گویند. آنها متوجه موضوع نیستند. مردم هواهای نفسشان را نمی توانند کنترل کنند و درنتیجه جنبه تقدس به آن میدهند. زیرا اگر کسی کارهای نفس اماره و کارهای خودخواهانه را در قالب عشق مقدس انجام دهد، جامعه نه‌تنها او را سرزنش نمی‌کند، بلکه تحسینش هم می‌کند؛ زیرا میگویند: طفلکی عاشق شده است! غافل از آنکه فرد

دچار شیطانی شده است که او را وارد یک ایدئولوژی غلط و بازی انداخته است. این دقیقا همان حربه شیطان است که خیلی از شعرا فریب شیطان را خوردند. شیطان نمی‌خواست بنده خدا باشد، زیرا او در نهان دل خود می‌خواست خودش را به جای خدا بنشاند و جا پای خدا بگذارد. شیطان با انتخاب عشق سعی کرد این طغیان و شورش را برای طرفداران خود توجیه و جا بیندازد. خیلی از شعرا از شیطان به عنوان یک عاشق دلسوخته یاد میکنند. اما شیطان عشق را انتخاب کرد تا بتواند آن‌طور که هوای نفسش اجازه می‌دهد با جهان رفتار کند. او قوانین خدای رحمان را زیر پا می گذارد، اما به جای اینکه مستقیم بگوید من دشمن خدا هستم، می‌گوید: من عاشق هستم. خیلی جالب است که عشق، ماسک به ظاهر زیبایی است که زشتی طغیان و افراط و تفریط و اسراف و سایر گناهان را پنهان می‌کند. شیطان از تسلیم شدن به خدا متنفر بود و فلسفه عشق راه حل خوبی برای دور زدن تسلیم بود. خیلی از انسانها هم برای انجام گناهان از چنین ایده هایی بهره می برند.

مفهوم عشق ، به انسان اجازه می‌دهد که خودش معبود خودش باشد یا معبودی را انتخاب کند که مطابق میل او باشد. شیطان با ترویج عشق، به انسان‌ها می‌گوید: عاشق باش، زیرا عشق تو را از قید و بندها رها می‌کند. خود شیطان اولین کسی بود که این را تجربه کرد؛ او امر خدا به سجده را اجرا نکرد تا به هوای نفسش برسد. عشق آدمی را کر و کور میکند و در نتیجه واقعیتها را نمی بیند و نه خود را می شناسد و نه فرد معشوق را.

بنابراین، عشق همان ایدئولوژی شیطان است که در قالبی احساسی و نمایشی و فیلمی ارائه می‌شود تا انسان‌ها را از صراط مستقیم منحرف کند. این یک قانون کلی است که هر افراطی، به ناچار به سمت تفریط (ضد خودش) سقوط می‌کند. حتی در فیزیک و شیمی هم اینچنین قاعده ای برقرار است.

عشق ذاتا افراطی است. یعنی انسان را از حالت عادی خارج کرده و به حالت جنون و هیجان افراطی می‌برد. در این حالت، انسان تمام مرزها، عقل، منطق و حتی دین خود را نادیده می‌گیرد. این اوج گرفتن نیست و بلکه سقوط کردن است. اما افراد فکر میکنند که با اخذ فلسفه عشق، اوج می گیرند و در واقع این اوج نیست و بلکه سقوط کردن است. در نظام رحمانی، هیچ چیزی نمی‌تواند برای همیشه در حالت افراط باقی بماند. هر چه اوج بالاتر باشد، سقوط سنگین تر است. وقتی عشق به اوج افراط خود می‌رسد (مثل دیوانه‌وار دوست داشتن و دیوانه وار اغراق و افراط کردن)، انرژی روانی انسان تحلیل می‌رود. در این لحظه، قانون نوسان وارد عمل می‌شود و پاندول از سمت افراطی‌ترین(عشق)، با سرعت تمام به سمت تفریطی‌ترین (نفرت) پرتاب می‌شود.



این مساله را در مجسمه های شیوا هم میتوان مشاهده کرد که مثل پاندول عمل میکند. این مورد را میتوان رقص نابودی و ویرانگر شیوا نامید که با همین رقص پاندولی آدمیان را به سمت نابودی می کشاند. طرفداران عشق خودشان این ها را رقصنده الهی کیهانی می نامند که البته همان شیطان است که در این قالبها، تثلیث و عشق و حلول و ... را گسترش میدهد.

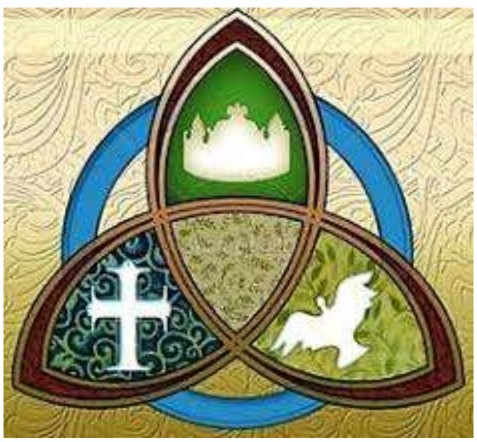


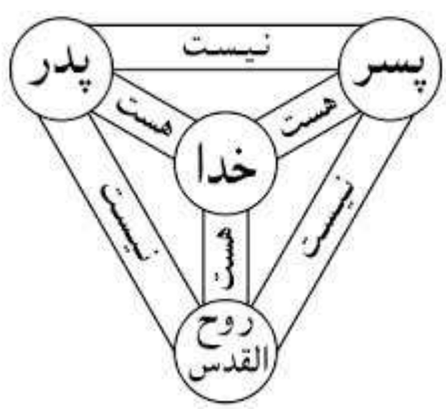




شیوا در عرفانهای شرقی، همان شیطان است که با رقص پاندولی خود، عشق و نفرت را با هم ترکیب می کند و این آتش را به جان جهانیان می اندازد.

تثلیث در مسیحیت هم این چنینی است که خدای فرضی یکبار به شکل مسیح است و یکبار دیگر در آسمان و یکبار در زمین و همینجوری پاندول مانند، مکان عوض میکند.





تمام ایدئولوژیهای غلط و بت پرستیها در طول تاریخ از این موضوع ناشی شده اند. عشق و نفرت هر دو یکی هستند که در دو طرف پاندول هستند و به راحتی به همدیگر تبدیل میشوند. زیرا پاندول حرکت میکند و هر بار در وضعیتی است. یکبار در وضعیت افراط و یکبار در وضعیت تفریط و این یک نوع جنگ و گریز و رقص شیوایی است که سکون و آرام و قرار را از آدمی می گیرد.

نفرتی که پس از یک عشق افراطی ایجاد می‌شود، یک نفرت معمولی نیست. این نفرت، واکنشی است در مقابل انتظارات غیرواقعی. چون عاشق، معشوق را فرشته‌ای بدون عیب می‌پنداشت، اما وقتی واقعیت آشکار شد، ذهن به سمت دیگری می‌رود و معشوق را شیطانی کاملا بد می‌بیند. این همان دشمنی واقعی است که به آن اشاره شد.

شیطان کاملا از این قانون آگاه است و بر آن تسلط دارد و تجربه ای به درازای تاریخ دارد. او نمی‌خواهد انسان در حالت تعادل و آرامش باشد. او می‌خواهد انسان را در نوسان دائمی بین دو قطب افراط و تفریط نگه دارد. این افراط و تفریط همان عشق و نفرت هستند که هر لحظه به هم تبدیل میشوند و البته اگر کمی سرعت پاندول را زیاد کنیم؛ هر دو یکی میشوند. گذشت زمان از نظر شیطان طور دیگری است و با گذشت زمان برای ما انسانها فرق زیادی دارد. شیطان میداند که افراط و تفریط هر دو یکی است ولی انسان چون در زمان محصور و محدود است، قادر به درک این مورد نیست. فقط کسانی که بصیرت دارند، اینچنین موردی را درک میکنند. با بصیرت و دقت در این موارد، میتوان براحتی حربه ها و حیله های شیطان را فهمید.

انسان در فاز عشق، دائم باید مشغول کار و بار معشوق باشد و در فاز نفرت هم باید باز هم مشغول انتقام از معشوق باشد و به این طریق به شغل دائمی او تبدیل میشود و از کار و زندگی می افتد. در هر دو حالت، انسان بازنده است و از مسیر رشد و کار

و تلاش و کوشش خارج می‌شود. تجربه ثابت کرده است که عاشق و معشوق هیچ کار مفیدی نمی توانند برای خود و جامعه خود انجام دهند.

این دقیقا همان چیزی است که در بسیاری از روابط نامشروع یا ازدواج‌های مبتنی بر عشق هیجانی می‌بینیم. در ابتدا، طرفین ادعا می‌کنند: دنیا را به هم می‌دهیم و ما یک روحیم در دو بدن و ... (افراط و عشق). اما پس از مدتی، به جایی می‌رسند که حتی نمی‌توانند یکدیگر را ببینند (تفریط و نفرت). اما اگر این رابطه بر پایه مودت و رحمت می بود، چنین سقوطی رخ نمی‌داد و عیوبشان با مودت و گذشت و رحمت پوشانده می‌شد.

وقتی پیامبری یا یک رهبر مذهبی را از جایگاه خود خارج می‌کنیم و او را در اوجی فراتر از جایگاه خودش قرار می‌دهیم، عملا او را به یک بت تبدیل می‌کنیم. این عشق افراطی باعث می‌شود که او را معصوم از هر خطایی بدانیم و او را شریک در تدبیر هستی ببینیم. این همان غلو و افراطی است که قرآن درباره اهل کتاب و برخی گروه‌های منحرف در میان مسلمانان هشدار داده است. همه پیامبران و سایر بزرگان دینی، اعلام کرده اند که ما بندگان خداییم و بشری هستیم مثل سایرین. کسانی که در مورد پیامبران و سایر بزرگان دینی غلو میکنند، حتی حاضر نیستند حرفهای خود آنها را گوش دهند. این خاصیت عشق است که عاشق، معشوق را نادیده می گیرد و راه خودش را می رود. خود بزرگان دینی بارها گفته اند که روی صورت مداحان و چاپلوسان خاک بپاشید. اما افراد عاشق، روز به روز بیشتر در فاز مداحی و چاپلوسی

و بزرگنمایی و بت سازی از بزرگان دینی فرو می روند و این تضادها فقط در مذهب عشق امکان پذیر است.

اگر کسی ادعای عشق به آن‌ها داشته باشد، اما آن‌ها را از جایگاه بندگی خارج کند و در جایگاه خدا بنشاند، آیا واقعا دوستدار آن‌هاست؟ خیر! او در واقع با رسالت آن‌ها دشمنی کرده است. چون وقتی شما کسی را بت می‌کنید، از او انتظاراتی دارید که در توان یک بشر نیست . نمونه این بت سازی های در قرآن ذکر شده است:

قرآن در سوره توبه، آیه ۳۱، می فرماید: «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِن دُونِ اللَّهِ» (احبار و رهبان خود را به جای خدا پرستیدند).

آن‌ها به ظاهر عاشق پیامبران و سایر بزرگان دینی بودند، اما چون از مسیر بندگی منحرف شدند و به جای خدا از آن‌ها اطاعت کردند، عملا با دین خدا دشمن شدند و احکام خدا را تحریف کردند.

منظور ما این است که وقتی با عشق، به سمت یک پیامبر یا رهبر مذهبی بروید، به دشمن او تبدیل میشوید. زیرا عاشق چیزهایی راجع به معشوق میگوید که واقعیت ندارد و مجاز نیست و در نتیجه بین آنان به هم میخورد و به نفرت تبدیل میشود.

در قرآن، همواره نسبت به غلو و تملق و مداحی نسبت به بزرگان دینی هشدار داده شده است. اگر عاشق برای جلب توجه معشوق، وی را فراتر از جایگاه واقعی‌اش توصیف کند یا صفاتی را به او نسبت دهد که در او نباشد و نیست، در واقع به دروغ و

گمراهی دامن زده است. در مورد انبیا و بزرگان دینی، این کار می‌تواند نوعی شرک یا انکار فضیلت واقعی آنان باشد، چرا که آنان خود از تملق بیزار بودند و می‌خواستند خدا را به‌صورت حقیقی بشناسند، نه با تصورات اغراق‌آمیز.

این مورد برای عشقهای زناشویی هم صادق است. عشق افراطی مانند عینکی است که دید واقعی را می‌گیرد. عاشق در این حالت معایب معشوق را نمی‌بیند و یا توجیه می‌کند. این موضوع باعث می‌شود که انسان تصمیمات اشتباهی بگیرد که گاهی جبران‌ناپذیر است. همان‌طور که در مثال قبلی اشاره شد، وقتی واقعیت‌ها نادیده گرفته شوند، پس از مدتی با برخورد با واقعیت، عشق به نفرت و کینه تبدیل می‌شود. انگار حقیقت و واقعیت، مثل اشعه ای است که واقعیت و حق را آشکار می سازد. حقیقت و صبر مثل اشعه ای هستند که معنای واقعی عشق را که نفرت است، آشکار میکنند. شیطان در ظاهر خود را عاشق خدا نشان میداد ولی دستور به سجده برای آدم، عشق او را فاش ساخت و همه متوجه شدند که عشق او همان نفرت بوده است.

عشق می‌تواند انسان را در قفسی از محدودیت‌ها قرار دهد. فردی که بیش از حد عاشق است، ممکن است برای حفظ رابطه، از حقوق شخصی، آزادی عمل و حتی عقاید خود بگذرد و برده افکار و خواسته‌های دیگری شود.

عشق یعنی خواستن چیزی خارج از قاعده. پس عاشق کسی است که برای رسیدن به معشوق خود، حاضر است قوانین عقل، شرع، عرف و حتی انصاف را زیر پا بگذارد.

در این حالت، عشق دیگر یک احساس پاک نیست، بلکه به یک نیروی تخریبگر تبدیل می‌شود که نظم زندگی فرد و جامعه را به هم می‌ریزد. این دقیقاً همان چیزی است که در بسیاری از روابط ناسالم می‌بینیم؛ جایی که فرد برای ارضای احساس خود، حاضر است خیانت کند، دروغ بگوید و وارد حیطه حرام شود.

شیطان نیز اولین کسی بود که خارج از قاعده رحمانی عمل کرد و از فرمان خدا سرپیچی کرد تا به آنچه می‌خواست برسد. همانطور که اول مقاله بیان شد، عشقی که انسان را وادار به نادیده گرفتن حدود الهی و عقلانی می‌کند، در واقع همان فریب و وسوسه است که انسان را از مسیر صحیح خارج می‌سازد. با تعمق بیشتر در مفاهیم عشق در گفته های شاعران، متوجه خواهیم شد که خلق رابطه عاشقانه برای دور زدن و نادیده گرفتن فرامین دینی است و به این طریق عشق به یک معنای ضد دین در میاید.

عشق مخالف دین رحمانی است. دین همان سبک و استایل زندگی است. عشق راه حل شیطان برای مقابله با دین خداست. عشق یک سبک زندگی دیگر است که قواعد و قوانین و سبکهای خودش را دارد. اما دین و استایلی که خدا معرفی میکند، بر مودت و رحمت و سایر صفات نیک مبتنی است و حسها و لذتهای واقعی و معتدل به آدمیان میدهد و فقط همین روش لذت بخش و راضی کننده است و لاغیر.

عشق حواشی زیادی را با خود به همراه دارد. خیلی از افراد که عشق را به عنوان دین خود برگزیده اند و به عاشق و یا معشوق دست نیافته اند، از ظاهر و قیافه خود ناراضی هستند و آنها فکر میکنند که دلیل اصلی عدم وجود عشق ، ظاهر آنهاست. به این دلیل آنها دنبال تغییر در قیافه خود می افتند و در فاز عملهای جراحی زیبایی خطرناک می افتند و سلامتی خود را به خطر می اندازند. استایل های غلط مثل عشق، باعث تزریق حس نارضایتی میشود و آنان را به سمت و سوی غلطی سوق میدهد.